



HARVARD UNIVERSITY

**CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT**

**DIRECTOR: HABIB LABEYVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI**

NARRATOR: KARIM SANJABI

DATE OF INTERVIEW: OCTOBER 16, 1983

PLACE OF INTERVIEW: CHICO, CA

INTERVIEWER: ZIA SEDGHI

TAPE NO.: 5

RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR

Transcripts edited and revised by the narrator.

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: SANJK SANJADI, KARIM
TAPE NO.: 05

(LIFE)-----

ALIABADI, MOHAMMAD-HOSSEIN IN

DAVAR, ALI-AKBAR

ESKANDARI, SOLEIMAN-MIRZA (MOHSEN)

FOOD SHORTAGE IN IRAN DURING WORLD WAR II

FORDUGHI, MOHAMMAD-ALI

FREEMASONS

KERMANSHAH PROVINCE

MILITARY

MOSHARRAF-NAFICY, HASAN

NAKHJAVAN, GEN. AHMAD

OCCUPATION OF IRAN: 1941-46

RAIS, MOHSEN

RAZMARA, GEN. HAJ-ALI, BACKGROUND & CHARACTER OF

REZA SHAH & POLITICAL PARTIES

REZA SHAH, LAST DAYS OF

ROOSEVELT, PRESIDENT FRANKLIN D.

SAJJADI, MOHAMMAD

SHAH, BACKGROUND OF THE

SHAH, LEGISLATIVE BRANCH & THE

SHAH, MASSES & THE

SHAYEBAN, ALI

SIYASI, ALI-AKBAR

SOHEILI, ALI

TADDAYON, SEYYED-MOHAMMAD

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIM
TAPE NO.: 05

(LIFE)-----

UNITED STATES, RELATIONS WITH

----- 05 -----

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : شانزدهم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهرچیکو - کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاء اله صدقی
نوار شماره : ۵

ادامه مصاحبه با آقای دکتر کریم سنجابی در روز یکشنبه بیست و چهارم مهر ۱۳۶۲ -
برابر با شانزدهم اکتبر ۱۹۸۳ در شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا ، مصاحبه کننده
ضیاء صدقی .

ج - صحبت دیروز ما به پایان حکومت رضا شاه و ورود قوای متفقین به ایران رسید .
دیکتاتوری رضا شاه خلاّ عظیمی در مملکت از لحاظ احزاب و شخصیت‌های سیاسی و
رهبران فعالی که مورد توجه و قبول عامه مردم باشند به وجود آورده بود . شاید
بدنباشد در اینجا به بعضی از فعالیت‌های حزبی که در آغاز دوره رضا شاه کم و بیش میشد
اشاراتی بکنیم که بعد آن فعالیت‌ها بکلی متوقف ماندند . در ابتدای کار رضا خان
و پس از جنگ‌های بین الملل اول و تخلیه ایران از نیروهای انگلیسی باقی مانده -
های احزاب سابق به فعالیت افتادند و در حالی که رضا خان قدرت در دست داشت و
وزیر جنگ بود و نخست وزیر بود و حتی در اوایل دوره سلطنتش آثاری از این احزاب
موجود بود . مهمترین حزبی که از ابتدا وجود داشت حزب معروف به اجتماعیه -
عامیون یا سوسیال دموکرات باقی ماندگان حزب دموکرات قدیم بودند که بر اثر
تحولات فکری و عقیدتی دنیائی و پیدایش رژیم سوسیال دموکراسی در آلمان و انقلاب
شوروی به این اسم جدید نمودار گردید و خود را دارای یک ایده اشلوژی سوسیالیستی
نشان میداد و افرادی از همان حزب سابق دموکرات و عده‌ای از عناصر حزب اعتدال
مثل سید محمد صادق طباطبائی هم به آنها پیوستند و یک گروه متشکل به وجود آوردند
که تا حد زیادی هم مورد توجه مردم بودند بویژه که در آن دوره چهارم مجلس

سلیمان میرزا بسیار محبوب و وجیه‌المنه بود. و بهمین دلیل هم دوره پنجم با رأی بسیار زیاد به مقام نمایندگی تهران هم رسید. ولی این حزب پس از آن که رضا خان نخست وزیر شد و عده‌ای از آنها را وارد کابینه خود کرد و آنها همکار با دیکتاتور و دشمنان شدند بر اثر مخالفتی که مردم ایران با دیکتاتوری داشتند محبوبیت خود را در نظر عامه‌ی مردم از دست داد و بعد از آنهم که رضا شاه بر سر سلطنت مستولی شد خودش را از شر آنها فارغ کرد و سلیمان میرزا و دارو دست‌هایش را بکلی برکنار کرد و این حزب هم بتدریج روبه‌تلاشی و بی‌اثری رفت و از کار افتاد. به غیر از آن در آن زمان حزب دیگری وجود داشت بنام رادیکال، که آن را داور ساخته بود. داور مرد بسیار فعال و زیرک و هوشیار بود. هم سخنور خوبی بود و هم چیز خوب می‌نوشت و هم ابتکار خوبی داشت. یک عده‌ای در پیرامونش جمع شده بودند که او را رهبر مطلق خودشان میدانستند و فعالیت‌های زیاد بسود او میکردند. اما در عا مه مردم تا شیرزادی نداشتند. حزب دیگری که در همان زمان تشکیل شد حزب ایران جوان بود که یک عده‌ای از تحصیل کرده‌های ایرانی که از خارج برگشته بودند و با تحصیلشان را در داخل مملکت انجام داده بودند و در و رو به مرفه‌تره افراد و روشنفکر آن زمان بودند تشکیل داده بودند که سران آنها دکتر علی اکبر سیاسی، دکتر مشرف نفیسی، علی سهیلی، محسن رشید و امثال اینها بودند. در آن زمان که ما در مدرسه سیاسی تحصیل میکردیم بخاطر دارم بعد از آنکه از مدرسه خارج شدیم تمام فارغ التحصیلان آن دوره با استثنای چند نفر دست‌جمعی وارد همین حزب ایران جوان شدیم که یک حزب دموکرات، ترقی خواه، اصلاح طلب و روشنفکر بود ولی در توده‌های مردم تأثیری نداشت. بیشتر افرادی که در آن شرکت داشتند افراد تحصیل کرده و کارمندان دولت و معلمین مدارس عالی و مدارس متوسطه بودند. روزنامه‌های هم در آن زمان بنام ایران جوان داشت که بدکار نمیکرد تا موقع زمان مداری و پادشاهی رضا شاه رسید در آن وقت مثلث معبروف - نصرت الدوله فیروز - داور - تیمورتاش ب فکر تشکیل حزب تازه‌ای افتادند بنام حزب ایران نو که شروع عمل آنها و فکرونظری که داشتند کم و بیش شبیه حزب رستاخیزی

بود که در دوره محمد رضا شاه تشکیل دادند. یعنی کوشش میکردند که تمام افراد فعال و تحصیل کرده و کارمندان دولت را همه خواهنا خواه و بهتر ترتیبی که شده در این حزب وارد بکنند. بهمین دلیل هم به حزب ایران جوان فشار آوردند که وارد آن حزب بشود. بخاطر دارم جلسه عمومی حزب ایران جوان که تشکیل شد پیشنهاد کردند که از طرف حزب ایران نو که دارای همین مرام ما و حزبی متری است و دولت هم از آن پشتیبانی میکند پیشنهاد تالیف و وارد شدن حزب ما به آن حزب کرده اند. درباره ی آن صحبت های زیادی شد، بنده و یکی دو نفر دیگر بلند شدیم و درباره آن بکلی مخالفت کردیم و گفتیم این حزبی است که با آرا مردم و با تمایلات افراد مردم تشکیل نشده، یک حزب دولتی است که با زور و قدرت دولت میخواهد خودش را تحمیل بکند و چنین حزبی اثر وجودی و کشش و جاذبه درجا معا ایران نمیتواند داشته باشد و با اصول مشروطیت و دموکراسی انطباق ندارد. رأی هم علنی گرفتند برای آنکه میدانستند اگر مخفی باشد رد خواهد شد. بنده و آن چند نفر دیگر در آن رأی علنی با صدای بلند مخالفتمان را اعلام داشتیم ولی اکثریت موافقت با اینکار کرد. وقتی که حزب ایران نوبت فعالیت افتاد تدبیر هم که از عناصر هوچی و فعال و کارگردان برای پادشاهی رضا شاه و ظاهرا " رئیس مجلس هم بود و سابق حزبی و فعالیت های سیاسی داشت در صدد برآمد که حزب دیگری در مقابل این حزب ایران نوبسازد. او هم با یک عده ای از دارودسته بازاری و با چند نفر فرصت طلب حزب دیگری بوجود آورد و شروع به هوچیگری کرد ولی رضا شاه بزودی متوجه شد که این حزب بازی ها و دارودسته ها زیبا با حکومت خودخواه و دیکتاتوری او موافقت ندارد دستورا نحلل حزب ایران نوراداد و بالنتیجه حزب تدبیر هم از بین رفت و از آن زمان یعنی از سال ۱۳۰۶ دیگر هیچگونه فعالیت حزبی علنی در دوران رضا شاه وجود نداشت.

حال برگردیم به موضوع جنگ جهانی و اشغال ایران بوسیله نیروهای انگلیس و روس. در هفته ی اول شهریور ماه سال ۱۳۲۰ بود که بنده از اتاق بالا به اتاق نشیمن آمدم و رادیو را باز کردم بناگهان خبری مثل ما عقه سراپای مرابله رزه درآورد. شنیدم

که قوای روس از شمال و قوای انگلیس از جنوب و از غرب به ایران حمله کرده اند، رادیوی ایران این خبر را داد و اضا فیه کرد که نیروی های دولت در برابر متجاوزین ایستادگی میکنند اعلامیه شماره یک ستاد ارتش ایران هم صادر شد. اعلامیه ای که فقط شماره یک بود و به شما ره دونرسید.

س- محتوای اعلامیه شماره یک را بخاطر دارید آقای دکتر؟

ج- بله، آن اعلامیه شماره یک خبر از ورود قوای روس در شمال و انگلیس ها از جنوب و از غرب ناحیه کرمانشاه میداد و اینکه نیروهای دولت در مقابل آنها ایستادگی کرده و ارتش مقاومت خواهد کرد و تسلیم زور و فشار اجنبی نخواهند شد و به مردم و به ملت اطمینان میداد. رادیوی بی بی سی را هم که گرفتم دیدم بالحن فوق العاده شدید و غیرمنتظره غیر عادی شروع به حملات به شخص رضا شاه کرده و فجایع اورا بیان میکنند و اینکه او آزادی ایران را از بین برده، مشروطیت را پایمال کرده، املاک وسیع بدست آورده، سرقتهای کرده، فساد اخلاقی که توسعه داده، مردم بیگناهی را که بقتل و کشتار رسانده خلاصه تمام مسائلی که در دوران رضا شاه با سکوت انگلیس ها و شاید هم قسمتهای اول آن با موافقت و اشاره ی خود آنها صورت گرفته بود با حملات تند به رضا شاه بیان کرد و اینک و ایران را پایگاه سیاست و خرابکاری آلمان قرار داده بود ما نمیتوانستیم در برابر این اوضاع سکوت اختیار کنیم و از این جهت قوای ما وارد شدند و ما بعنوان دشمن وارد ایران نمیشویم بلکه باید این نظامی که دشمن ایران و جهان هست از بین برود، و از این قبیل حرفها. بلافاصله بر همه مردم ایران معلوم شد وقتی که شخص رضا شاه که تا آن موقع تابو بود و کسی جرأت نمیکرد کوچکترین کلامی بعنوان انتقاد درباره ی او بگوید و یا بنویسد با این لحن شدید مورد حملات بیگانه مخصوصاً " انگلیسها قرار گرفته و علاوه بر این قوای آنها هم وارد ایران شده در واقع این پایان کار است. یک هرج و مرج و بیچارگی و بهریشانی فوق العاده ای در دولت و در مردم بوجود آمد. بنده توی خیابان که رفتم عده ای از مردم را میدیدم که سراسیمه هستند و نمیدانند چکار باید بکنند. به چند نفر از روسای ادارات که دوستانم بودند برخورد کردم به من گفتند چرا در اینجا مانده اید؟

گفتم چکار باید بکنیم؟ گفتند همه دارند فرار میکنند. گفتم فرار به کجا؟ اینجا مملکت ما است. خلاصه یک چنین روحیهی متوحش و نگرانی بوجود آمده بود. بیاد دارم در همان روز اول با دوم بود که دولت ایران اعلام کرد که دستور آتش بس و عدم مقاومت داده، و بنا بر این ایران دیگر در حال جنگ و دفاع نیست و یک کشور بیدفاعی است. وقتی که این اعلامیه صادر شد وزیر جنگ وقت که متأسفانه اسمش یادم نیست. س- نخجوان بود؟

ج- بله بنظرم سرتیپ احمد نخجوان بود. دستوری صادر کرد مبنی بر مرخص کردن سربازان و وظیفه که در حقیقت دستور انحلال ارتش بود. صبح روز بعد که ما بخیا بان رفتیم سربازان ایران را میدیدیم که مانند اسرای جنگی ریخته اند توی خیابانها و بی سلاح و بدون نظم از خیابانها میگذرند و میروند که دردها و شهرها متفرق و پراکنده بشوند. این امر موجب غضب رضا شاه شد و حتی درصدد برآمد که آن وزیر جنگ و بنا کفیل وزارت جنگ را محاکمه نظامی و اعدام کند که از آن جلوگیری بعمل آمد و بعد هم کوشش کردند که مجدداً "سربازان را جمع آوری بکنند و سروصورتی به ارتش بدهند. ولی کاری بود گذشته و رشته‌ای از هم گسیخته، پایتخت این صورت را داشت. در شهرستانها، در مرزها و در جاهایی که نیروهای ایران مواجه با قوای خارجی شده بودند وضع بمراتب از این بدتر بود. یعنی بسیاری از افسران که مأمور دفاع بودند بلافاصله مراکز خودشان را تخلیه کردند و فراری شدند، بعضی نیز مقاومت کردند و شهید شدند. این از هم پاشیدگی ارتش ایران که اسلحه‌ها را بزمین ریختند سبب شد که در شمال و در غرب اسلحه زیادی بدست افراد ایلات و عشایر بیفتد. برخلاف انقلاب اخیر ایران که مردم شهری از جوانها و چریکها به سربازخانه‌ها حمله بردند و اسلحه‌خانه‌ها را چا پیدند و چریکهای شهری مسلح شدند در آن زمان اسلحه‌ای از دست داده شده و به زمین ریخته شده بدست افراد شهری نیفتاد بلکه مردم عشایر و مردم روستاها و دهات بودند که این سلاح‌ها را بقیمت‌های بسیار ناازل میخریدند و در مدت کوتاهی عشایر ایران بمراتب از زمان قبل از رضا شاه مسلح تر شدند. چند روزی از این وضع پربشان وبی سامان

نگذشت که رضا شاه حالت وحشت پیدا کرد و در صد فرار برآمد. بنده از یک راوی موشق شنیدم که گفت در خیابان سپه عبور میکردم دیدم مرد بلندقامت و تاحدی تا شده‌ای دم در منزل فروغی ایستاده است. وقتی که متوجه شدم دیدم خود رضا شاه است. حالا این مطلب راست بود یا دروغ نمیدانم. فروغی که رضا شاه او را از سالهای پیش بعد از آن قزاقی شورش خراسان مغضوب و برکنار کرده بود و دیگر مقام و کار دولتی نداشت و در خانه خودش بطور محترم زندگی میکرد. حالا که وضع به اینجا کشیده و نیروهای خارجی وارد ایران شده‌اند رضا شاه چاره‌ای جز این نمی بیند که به همان شخص رانده شده خود متوسل بشود. متأسفانه در این خلاصه که او وجود آورده بود هیچگونه جمعیت سیاسی و هیچ رهبری که مورد قبول مردم و ظاهراً وجود و حضور نداشت. فروغی زمامدار شد، نخست وزیر شد. او هم تاج بر سر رضا شاه گذاشت و هم تاج از سر او برداشت. رضا شاه بر اثر پیشروی قوای انگلیس و مخصوصاً " وحشت از روسها از تهران فراری شد و به اصفهان گریخت. موقعی که او هنوز در اصفهان بود دکتر سجادی را که وزیر کاخ بینه بود مأمور کردند و پیش او فرستادند که از او ورقسهای هم راجع به استعفا و هم راجع به واگذاری تمام اموال و دارائیش به ولیعهد که پادشاه ایران شده بود بگیرد. این روایت معروف است که رضا شاه موقعی که به کرمان رفت و در منزل یکی از متعینین آن شهر بود روزی بانوک عمایش روی زمین را میخراشید و خیلی مات و مبهوت با خودش صحبت میکرد و میگفت، " اعلیحضرت قسدر قدرت، شاهنشاه " و سپس یک کلمه‌ی زشتی نشانار خودش میکرد. غلامه ایشان از کرمان به بندر عباس رفت و از آنجا او را انگلیسها بطرف جزیره موریس حرکت دادند و بعد هم به آفریقای جنوبی بردند که در همانجا فوت کرد. پسرا ایشان محمدرضا شاه که تازه به سن بلوغ رسیده و یک یا دو سال بود که با فوزیه دختر پادشاه مصر عروسی کرده و بسیار جوان و شوخاسته بود به سلطنت رسید. او در آن موقع محبوبیت عظیمی در جامعه ایران داشت، یعنی مردم ایران در قیافه و در وجود او مثل اینکه مظلومیت و بیگناهی خود را مجسم میدیدند و علاقهای که نسبت به او نشان میدادند علاقهای بود که نسبت به

میپنشان که به ناحق مورد اشغال اجنبی قرار گرفته بود ظاهراً میگردند. روزی که محمد رضا شاه برای سوگند یاد کردن به مجلس آمد بقدری جمعیت مردم دورا توموبیل او را گرفته بودند که در واقع در بعضی جاها میخواستند اتوموبیل را روی دست بگیرند و حرکت بدهند. این تظاهرات بود خود بخودی آنکه سازماندهی داشته با سازمانی قبلاً آنرا دعوت کرده باشد. در این جریان همین بچه‌های مدارس و شاگردان مغازه‌ها و افراد عادی مردم بودند که با این هلهله و با این تجلیل و با این استقبال او را بطرف مجلس حرکت میدادند و به آنجا میبردند. همانها که ۳۵ سال بعد تاج و تخت او را سرنگون کردند.

س- آیا بنظر شما مردم به این فکر نبودند که سلطنت را اصولاً بعنوان سمبلی برای استقلال ایران حفظ بکنند در زمانی که مملکت در اشغال نیروهای بیگانه بود؟
ج- کاملاً این فکر وجود داشت که حالا که نیروهای بیگانه وارد ایران شده اند و هیچ گونه سازمان حزبی در ایران نیست و رهبرانی که بتوانند مملکت را اداره بکنند وجود ندارند و با وجود با وجود حضور قوای بیگانه بقای ایران و حفظ استقلال ایران را در بقای شاه و حفظ مقام او میدانستند به غصوم که جوان تازه کاری بود که به گنا هسان پدرش و به تقصیرات و خطاهای پدرش هیچ آلوده نبود.

گویا این مطلب محقق و مسلم با شد ولی علنی و آشکار نشد در آن موقع که فروغی برای نخست و زبیری معرفی شد و قبول کرد از طرف انگلیس ها به او پیشنهاد شد که در ایران جمهوریت برقرار کند و خود او رئیس جمهور اول ایران بشود. ولی فروغی مرد عاقل و مدبر و محافظه کاری بود. میدانست که اوضاع ایران با غلامی که از دوران رضا شاه و با رفتن او وجود آمده است و با نبودن احزاب و تشکیلات و با وجود اشغال ایران بوسیله قوای بیگانه صلاح مملکت نیست که جمهوریت برقرار شود. او این پیشنهاد را رد کرد و همان حفظ نظام سلطنتی و پادشاهی محمد رضا شاه را به نیروهای خارجی قبولاند. این یک عمل مفید و موثری از طرف فروغی بود. اکنون لازم است درباره‌ی شخصیت فروغی قضاوتی بشود.

البته بنده بخاطر دارم که عامه‌ی مردم و بسیاری از افراد وطن دوست در این دوره که او زمان مدارش و با قوای اشغالگر همکاری میکرد بعلمت همین سازش و همکاری با آنها نسبت به او بدبین و معترض بودند و حتی روزی در مجلس یکی از افراد وطن دوست و آزادیخواه مملکت بنام محمدعلی روشن به عنوان اعتراض سنگی به طرف او پرتاب کرد که به سراو خورد. مرحوم دکتر معدق هم بعلمت نقشی که او در تجدید قرارداد داشت در دوره رضاشاه با انگلیس ها داشت و تسلیم شدن به خواسته های انگلیس ها و قبول قرارداد دی که به مراتب از قرارداد دهبشین داری زیان بخش تر بود فروغی را گناهکار میدانست و حتی عنوان خیانتکار بر او داد. ولی حالا که زمان گذشته است و ما میتوانیم قضاوت بکنیم ، نظر خود من بر این است که فروغی مرد خیانتکاری نبود و در آن عمل قرارداد هم او درست است نخست وزیر بود ولی پیش از اینکه عامل باشد در جریان کاری افتاد که دیگران ترتیب دادند و رضاشاه هم باز بونی تسلیم خواسته های انگلیس ها شد.

س- این عین همان استدلالی است که تقی زاده هم در دفاع از خودش مطرح کرد.
 ج- بله تقی زاده هم در دفاع از خودش کرد. فروغی شخصیت فرهنگی بزرگی داشت. او یکی از بهترین نویسندگان ایران بود. قلمش امروزه هم میتواند در ایران سرمشق باشد. نوشته هایی که از او باقی مانده بسیار ذقیمت است. در غالب رشته ها کتاب نوشته است. کتابهای درسی در فیزیک، در تاریخ، در اقتصاد. اولین کتاب اقتصادی که از خارجی ترجمه شد و سالهای سال در مدرسه سیاسی تدریس میشد کتابی بود که او ترجمه کرده بود. بعد هم در دوره های آخر عمرش بکار فلسفه و به نشر افکار افلاطون و سقراط پرداخت و کتاب جالبی در تاریخ فلسفه به نام " سیر حکمت در اروپا تألیف و کتاب " سماع طبیعی " مبتنی بر فلسفه ارسطو را از ابوعلی سینا ترجمه کرد. و باز ابراد دیگری که بر او وارد میشد این بود که او شخصیت درجه اول فراماسونری ایران بود. این مطلب محقق است که فروغی در سازمان فراماسونری نه تنها در ایران شخصی اول بود بلکه در جهان فراماسونری احترام فوق العاده ای داشت. نظریه نقش پنهانی

که ما سونها در ایران داشتند و بخصوص در دوره‌ی محمد رضا شاه که بعداً " شاید در باره‌ی آن صحبت بکنیم بسیار نقش بدو کثیفی داشتند . فراماسونری ایران بصورت یک رکن و - یک آلت و اسباب دست سیاست خارجی معرفی شده و مورد نفرت مردم وطن دوست و آزاده ایران قرار گرفتند . هر چند با پیدا یبنا اضافه کنم که ما سونهای دوره اول ، اوایل مشروطیت و اوخر سلطنت ناصرالدین شاه که پیدا شدند غالباً " مردمان آزاده و وطن - دوست و ترقی خواهی بودند که مثلاً " شخصیتی مثل مرحوم دهخدا نیز چند صبا حسی در آن بود . حتی گویا پای مرحوم دکتر مصدق را نیز برای مدت بسیار محدودی به آنجلسا کشانده بودند رویهمرفته ما سونری اول در ایران که بوسیله مرحوم آدمیت بوجود آمده بود مرکب از شخصیت‌های مورد توجه مردم و درستکار بودند . نقش بعد ما سونری که دوره فساد آن در ایران بود باعث بدنامی و رسوایی آن شد که در کتابها " که اخیراً " منتشر شده و دیده اید آنها را کا ملا " بیان کرده است .

س - بله ، بالاخص در کتاب اسما عیل راشین .

ج - بله بخصوص در کتاب اسما عیل راشین که بعداً " اگر شد در باره آن هم صحبت میکنیم . عرض کنم فروغی بهمین جهت هم که در یک سازمان مخفی جهانی ، وابسته به سیاست های خارجی شرکت و مقام مهم ارجمنندی داشت مورد اعتراض و ایراد مردم ایران قرار میگرفت . ولی در این زمان گرفتاری و اشغال که اونخست وزیر شد نقشی بکاربرد ، که برای ایران بسیار مفید بود و کاری غیر از آن نمیشد کرد . البته با پدبگوئیم که در آنموقع آمریکا - شی ها هم در این امر موثر بودند مخصوصاً " شخص روزولت که هنوز هم قوای آمریکا وارد ایران نشده بود کمک بسیار کرده با اینکه انگلیس ها و روسها با دولت ایران قراردادی ببندند که ورود نیروی آنها به ایران به عنوان نیروی اشغالگر نباشد و تعهد بکنند که بعد از اینکه جنگ خاتمه پیدا کرد در مدت معینی از ایران خارج بشوند با اینکه ایران در آنموقع خواهنا خواه و عملاً " تحت تصرف نیروی خارجی قرار گرفته بود و آنها هر چه مطابق سیاست و مصلحتشان بود میکردند بدست آوردن چنین قراردادی و گرفتن چنین تعهدی از آنها که عنوان اشغالگر ندارند و بعد از خاتمه جنگ حداکثر در مدت شش ماه از

ایران بیرون خواهند رفت ، خود این خدمت مهمی بود که با بدبختی فروغی گذاشت . اما بازیکی دو نکته به زیان فروغی باقی است . یکی این است وقتی کسی او نخست وزیر شد و شاه جدید ایران سوگند وفاداری به مشروطیت خورد مجلس دوازدهم عمرش به پایان رسیده و مجلس سیزدهم را که حکومت دیکتاتوری رضا شاه انتخاب کرده بود هنوز افتتاح نشده بود . اگر ما واقعا " به اصول مشروطیت برمیگشتیم یک انتخابات غیرقانونی که با زور سرنیزه و فشار بر مردم تحمیل شده و همه وکلای آن دست - نشانگان حکومت دیکتاتوری بودند با رلمانی غیرقانونی بود و ضرورت داشت که آن انتخابات را باطل اعلام کنند و در مقام تجدید انتخاب برآیند . ولی فروغی چون آدم محافظه کار و محتاط و مال اندیشی بود ، شاید هم فشار و ملاحظه خارجی ها ، مخصوصا " انگلیس ها در تصمیم او موثر بود که متوجه شد که اگر بخواهد تجدید انتخابات بکند ممکن است با مشکلات فراوان مواجه شود بخصوص که ایران در حال اشغال بود و روسها تمام قسمت شمال ایران را در تصرف داشتند ، این بود که او به این بهانه که دولت حق انحلال انتخابات را ندارد و اگر ما انتخابات را باطل بکنیم سنت و سابقه بدی خواهد شد که هر وقت دولت انتخاباتی را به زیان خود دید آن را باطل اعلام بکند مجلس سیزدهم را نگاه داشت و تشکیل داد .

نکته دیگری که در آن زمان مورد توجه بود همه ما گوش زد میکردیم موضوع پول ایران بود . ما حساب میکردیم که وقتی که انگلیس ها و روس ها و بعد هم پشت سر آنها آمریکا آنها آمدند برای مخارج سربازها و پیمان و برای مخارج کارها پیمان در ایران و برای خریدهای که در ایران میکنند و برای خریدهای که سربازان و افسران آنها میکنند ، برای ساختمانها و راه سازی هایی که دارند احتیاج زیاد به ریال دارند . س - معذرت میخواهم آقای دکتر ، شما که میفرمائید " ما منظورتان چه کسانی هستند ؟ ج - جوانانی که در آن موقع هنوز تشکیل حزبی نداده بودیم ولی دور هم دیگر جمع میشدیم و راجع به مسائل ایران بحث میکردیم و در روزنامه ها هم بصورت جسته و گریخته مقالاتی مینوشتیم .

س - ممکن است لطف بفرمائید اسم بعضی از این جوانان را بگوئید؟

ج - بعداً " میرسیم و به شما میگویم. موضوع این پول بود و ما به این ترتیب حساب میگردیم که در نتیجه اینکه تقاضای ریال زیاد خواهد شد و خارجیها به ریال احتیاج دارند و باید ارز خارجی وارد بکنند اگر دولت ایران ارز را آزاد بکند، ارزی که آن موقع تحت نظارت دولت بود، ریال ایران ترقی خواهد کرد و پولهای خارجی تنزل پیدا میکنند و تورم پول هم در ایران صورت نخواهد گرفت ولی اگر تسلیم خارجی ها بشود آنها ارزشهای در ایران میریزند و ریال فوق العاده ای به دست میآورد و تورم شدیدی که موجب آثار و زیان فوق العاده خواهد بود بوجود خواهد آمد. این مطلب بقدری واضح و آشکار بود که بلافاصله مورد توجه اشغالگران قرار گرفت. فروغی که دکتر مشرف نفیسی را وزیر دارایی کرده در همان روزهای اول با فشاری که از طرف خارجی ها مخصوصاً انگلیسی ها وارد آمد دولت نرخ لیره و دلار را به قیمت بسیار بالاتر از آنچه تا آن تاریخ رایج بود تثبیت کرد. آنها هر چه و به هر مقدار که میخواستند ارز و تا حد محدودی طلا به حساب دولت ایران می گذاشتند و ریال می گرفتند و وارد بازار ایران میکردند. این کیفیت یعنی ترتیبی که دکتر مشرف نفیسی در تثبیت نرخ ارزهای خارجی داد باعث شد که تورم فوق العاده ای در داخل مملکت بوجود آید و اثر آن گرانی فوق العاده اجناس شد و بتدریج این گرانی به همه ی مملکت سرایت کرد و در ظرف یکی دو سال قیمت بعضی از کالاها تقریباً " مدبرابر شد. بنده بخاطر دارم که قندیک من شاید یک تومان به پنجاه تومان رسید، یعنی پنجاه برابر شد. روغن که در روز اول جنگ منی سه تومان بود در سال دوم جنگ به منی چهل یا پنجاه تومان رسید. قدرت خرید ریال یک دهم ارزش سابق آن شد و این برای طبقاتی که درآمد ثابت داشتند و برای آنهاشی که حقوق بگیر بودند مثل کارمندان و کارگران وضع مصیبت بار گرانی و حتی قحطی عجیبی بوجود آورده بود. بخصوص که خارجی ها هم برای مصارف خودشان گندم و غلات و مواد خوراکی ایران را میخریدند قحطی بطوری بود که در تهران و در شهرهای ایران نان پیدا نمیشد. یک جور نانهای مخلوط از مواد و عناصری

بخورد مردم میدادند که تقریباً " شبیه به پاره آجر بود و مردم برای گرفتن آن دم دکانهای نانواشی صف میبستند، تازه آن راهم بدست نمی آوردند.

شاید در همان سال اول بود، تاریخش درست بخاطرم نیست، که جمعیت کشیری از لهستانی ها که از جلوی مهاجمه آلمانی ها فرار کرده بودند و میخواستند به کشورهای اروپائی و آمریکائی پناه ببرند از روسیه وارد ایران شدند و این افراد که دارای بهداشت سالمی نبودند بر اثر محرومیت غذایی و محرومیت وسائل بهداشتی آلوده به بیماریهای مختلفی بودند و تبهای راجعه و تبهای تیفوس و تیفوشید را در ایران رواج دادند بطوریکه در همین سالها عده کشیری از مردم ایران بر اثر این بیماریها کشته شدند. بکوفتی در شهر تهران بقدری وحشت از بیماری تیفوس و تیفوشید زیاد بود که کسی جرأت نمیکرد سوار درشکه یا اتوبوس بشود از ترس آلوده شدن به این نوع بیماریها. تقریباً " کمتر خانه ای بود که آلودگی به این بیماریها نداشته باشد.

در خانه خود بنده چندین نفر از افراد ما دچار تب راجعه و تبهای مختلف دیگر شدند. این بیماریها در دهات کشتار عجیبی کرد در بعضی از دهات که جمعیت آنها مثلاً " پنججاه شصت خانوار بود با نژاده تا بیست نفر از آنها در ظرف یکسال میمردند. فروغی رو بهم - رفته این خدمات و این کارها را کرد، جنبه های مثبت داشت و جنبه های منفی هم داشت ولی با بدقضاوت عادلانه با شادوشخصی را که در یک موقعیت اضطراری بوده نباید بطور کلی محکوم کرد، هیچکس دیگری شاید نمیتوانست در آن زمان بهتر از او و کاری انجام بدهد. پس از آنکه فروغی از حکومت کناره گرفت حکومتهای دیگری آمدند که همه مطابق تمایل خارجی ها بودند. حکومت سهیلی آمد، قوام السلطنه آمد، سعد آمد، بیات آمد، صدرا لاشراف آمد. به ترتیب میآمدند و ترتیب حکومت موقتی میدادند و میرفتند. در همان روزهای اول که اشغال خارجی ها پیش آمده بود بنده با عده ای از جوانها و روشنفکران بسفکر این افتادیم که چکار باید بکنیم، نیست ما این بود که با بدیک نیروی ناسیونالیست که مرا ما ملیش حفظ استقلال مملکت باشد بوجود بیاید و رفقای که در این موضوع با ما کار و کوشش میکردند افراد برجسته آنها

که من حالا بخاطر دارم یکی دکتر شایگان بود، یکی مرحوم شهید نورائی بود، یکی دکتر ملکی بود، یکی دکتر علی آبادی بود و یکی دکتر آذر بود.

س- کدام دکتر ملکی آقای دکتر سنجابی؟ اسم کوچک آقای ملکی چه بود؟

ج- مادوتا ملکی داشتیم. یکی دکتر محمد علی که وزیر دکتر ممدق بود و دیگر ملکی که وکیل مجلس بود و با خلیل ملکی نسبت داشت و بنی اعمام بودند. پسر حاج محمود ملکی تهران که یک برادر ابوالحسن ملکی بود و دیگری دکتر مسعود ملکی. اینکه من می- گویم در آن زمان این دو برادر بودند.

س- اسم کوچک آقای علی آبادی چه بود؟ برای اینکه چندتا آقای علی آبادی داریم.

ج- بله یک عبدالحسین علی آبادی داریم و یکی محمد حسین علی آبادی. این که بنده میگویم در آن تاریخ محمد حسین علی آبادی بود. ما هم چنین با عده‌ای از افسران که خود را میهن دوست و ناسپونالیست معرفی میکردند و در واقع بودند ارتباط داشتیم و آنها در آن زمان اینطور تلقین میکردند که رزم آرایک عنصر ملی طرف اعتماد نیست و نقشه‌های مفر و خیانت کارانه دارد و گروهی در مقابل او تشکیل داده بودند و این گروه مطابق همان عقیده‌ای که ما داشتیم طرفدارشاه بودند. ما هم در آن زمان به شاه علاقمند بودیم و میخواستیم بهر کیفیت است او را حفظ و تقویت کنیم و در پیرامون او محبوبیت بوجود بیاوریم. بنده در سال دوم اشغال ایران، در سال بیست و یک، برای اولین بار بعد از ده سال از دوره رضا شاه که به کرمانشاه و به محل خانوادگی ام نرفته بودم قصد کردم به آنجا بروم. هم دیداری با خانواده و ایل سنجابی تجدید کنم و هم راجع به فعالیت سیاسی ممکن در آنجا مطالعات و اقداماتی بنمایم. بنده علاوه بر آن جمع که با بعضی از دوستان و همفکران داشتیم و اسم آن را نهضت انقلابی ملی ایران گذاشته بودیم ولی هنوز علنی نشده بود یک جمعیتی هم از کرمانشاهی‌های مقیم تهران ترتیب داده بودم، جمعیت نسبتاً قابل توجهی که مراسم و هدف آن خدمت به اصلاح و آبادی و عمران شهر و استان کرمانشاه بود، و در ضمن خدمت به مملکت و حفظ وحدت ملی ایران و معارضة با آنهاست که میخواهند در نواحی کردنشین ایران نغمه‌های مخالف وحدت ملی بوجود بیاورند.